



نقد و بررسی دیدگاه سقراط درباره شناخت و نقش آن در انگیزش اخلاقی انسان با استفاده از کلام امام علی(ع)

محمدجواد دکامی^{*۱}

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۱
(از ص ۱۱۷ تا ۱۳۳)

چکیده

نقش شناخت در انگیزش انسان به سوی عمل یکی از مهم‌ترین ایده‌های سقراط است. او برای شناخت، مراتب مختلفی قائل است و بالاترین مرتبه آن را خودشناسی معرفی می‌کند. سقراط معتقد به وحدت معرفت و فضیلت است و قابلیت اصلی انسان را معرفت و منشأ اصلی عمل اخلاقی را شناخت و معرفت می‌داند. از نظر او هیچ‌کس عالمانه مرتکب عمل نادرست نمی‌شود. شناخت صحیح که سقراط آن را معرفت می‌نامد، منجر به انگیزش انسان به سوی افعالی چون احساس مسئولیت در قبال جامعه، تأثیر در ارتباط انسان با خدا و نوع دعا کردن و نیایش با او و تمام افعال خوب می‌شود. اگر این دیدگاه سقراط به مبانی اخلاق اسلامی در کلام امیرمؤمنان(ع) عرضه شود بخش‌هایی از آن مانند آنچه مورد اشاره واقع شد، قابل تأیید است؛ اما مهم‌ترین بخش آن یعنی علیت تامه شناخت، جهت انگیزش اخلاقی، مورد تأیید نیست. در این مقاله نظریه سقراط در خصوص انگیزش اخلاقی مبتنی بر شناخت، با استفاده از کلام امام علی(ع) مورد نقد و بررسی قرار گرفته و تفاوت این دو دیدگاه تبیین شده است. دیدگاه سقراط در خصوص دو مراتب بودن شناخت و یکسان نبودن تأثیر این مراتب در انگیزش انسان و سببیت شناخت جهت انجام عمل متناسب تأیید امام علی(ع) را به همراه دارد و عدم کفایت شناخت جهت انگیزش اخلاقی انسان و توجه ویژه به نقش شناخت‌های مرتبط با حواس ظاهری از مهم‌ترین وجوه امتیاز دیدگاه امیر مؤمنان(ع) نسبت به دیدگاه سقراط است.

کلید واژه‌ها: شناخت، عمل، امام علی(ع)، سقراط.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه بوعلی سینا

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه اخلاق این است که عامل اصلی انگیزش انسان جهت انجام عمل چیست؟ این بحث یکی از قدیمی‌ترین موضوعات اخلاقی است که تمام فیلسوفان و عالمان اخلاق سعی کرده‌اند به نحوی به آن پاسخ دهند. سقراط، حکیم بزرگ یونانی عامل اصلی انگیزش اخلاقی انسان را شناخت و معرفت معرفی می‌کند و صرف شناخت را برای انجام عمل کافی می‌داند. امیر مؤمنان(ع) ضمن تأیید نقش شناخت در انگیزش اخلاقی انسان، بر ناکافی بودن آن تأکید نموده و آن را به‌عنوان علت تامه برای انگیزش اخلاقی، نمی‌پذیرد. دیدگاه سقراط درباره شناخت و نقش آن در انگیزش اخلاقی از زمان باستان تاکنون، همواره مورد بررسی و نقد اندیشمندان و فیلسوفان اخلاق قرار گرفته است، نخستین انتقادات بر نظریه اخلاقی او به‌وسیله ارسطو مطرح شد و پس از ارسطو، محققان و اندیشمندان زیادی در این خصوص به بحث و بررسی پرداخته و نقاط قوت و ضعف این نظریه را تبیین کرده‌اند. گسترش مطالعات اخلاقی در دوره معاصر، در مراکز علمی مختلف جهان و بررسی دیدگاه فیلسوفان پیشین به‌وسیله پژوهشگران و محققان رشته‌های مرتبط با اخلاق، انگیزه‌ای شد تا بررسی و نقد دیدگاه سقراط و افلاطون با توجه به سخنان الهی امیر مؤمنان(ع) به‌عنوان موضوع تحقیق حاضر انتخاب شود؛ باشد که محققان و پژوهشگران رشته‌های مرتبط، این‌گونه موضوعات را در اولویت تحقیقات خود قرار دهند و فرهنگ ناب اهل بیت (علیهم‌السلام) را هرچه بیشتر و بهتر به جویندگان سبیل سعادت معرفی نمایند. این مقاله اختصاص دارد به بررسی و نقد نظریه سقراط در خصوص رابطه شناخت و نقش آن در انگیزش اخلاقی انسان با تکیه بر سخنان امیر مؤمنان(ع) در نهج‌البلاغه. در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی-تحلیلی دیدگاه سقراط در خصوص شناخت و نقش آن در انگیزش اخلاقی انسان از آثار او که اغلب به قلم افلاطون نگاشته شده‌اند، استخراج شود و سپس با معیار و میزان سخنان حکیمانه امام علی(ع) مورد بررسی و نقد قرار گیرد و وجوه اشتراک و اختلاف دو دیدگاه تبیین شود.

۱-۱. بیان مسئله

فلاسفه اخلاق در پاسخ به این سؤال که چه چیزی انسان را به‌سوی عملی خاص برمی‌انگیزد؟ به دو گروه درون‌گرایان و برون‌گرایان، تقسیم شده‌اند. درون‌گرایان، صرف شناخت و باور را برای انگیزش انسان به‌سوی عمل، کافی می‌دانند اما برون‌گرایان معتقدند که شناخت و باور به‌تنهایی برای انگیزش انسان برای انجام عمل، کافی نیست و به اموری خارج از شناخت و باور نیاز است (Zangwill, 2003: 143)؛ بنابراین از نظر درون‌گرایان پذیرفتن تأثیر یک حکم اخلاقی به معنی ترغیب شدن برای عمل متناسب با آن است؛ اما از نظر برون‌گرایان اخلاقی، فرد می‌تواند تشخیص بدهد که چیزی دارای ویژگی اخلاقی مطلوب یا نامطلوب است، اما این تشخیص یا شناخت به‌تنهایی انگیزه کافی برای عمل در او را فراهم نمی‌کند (Simpson, 1999: 201-214).

سقراط، به‌عنوان یک فیلسوف و مصلح بشری همواره در تلاش بود تا جامعه آن‌را با استدلال‌های صحیح به مسیر درست هدایت کند و تمرکز او در این زمینه بیشتر بر قشر جوان بود. وی با اعتقاد به

اینکه عامل اصلی انجام اعمال اخلاقی، شناخت و معرفت و عامل تمام بی‌اخلاقی‌ها جهل و نادانی است، تمام تلاش خود را صرف تعلیم و تربیت جوانان کرد و جان خویش را در این راه ارزشمند نهاد و عاشقانه جام شوکران را سرکشید. سقراط برای شناخت، مراتب مختلفی قائل است و تأثیر این مراتب را در انگیزش انسان یکسان نمی‌داند، او همچنین قوای حسی را موانع کسب معرفت صحیح معرفی می‌کند و معتقد است که معرفت صحیح جز از راه تفکر و تعقل به دست نمی‌آید. مطالعه در سخنان امیر مؤمنان(ع) بیانگر آن است که از دیدگاه او نقش شناخت در هدایت انسان و انگیزش او جهت انجام عمل، یک حقیقت غیرقابل‌انکار است. امام علی(ع) ضمن تأکید بر ذو مراتب بودن شناخت، علیت تامه آن جهت انگیزش انسان را نمی‌پذیرد. حال این سؤال مطرح می‌شود رابطه دیدگاه سقراط در خصوص رابطه علم با عمل با دیدگاه امیر مؤمنان(ع) چیست؟ به عبارت دیگر؛ چه بخشی از نظریه سقراط در این خصوص، مورد تأیید امام علی(ع) است؟ چرا امام علی(ع) شناخت را به تنهایی جهت انگیزش انسان به سوی عمل، کافی نمی‌داند؟ آیا امیر مؤمنان(ع) با این دیدگاه سقراط که حواس ظاهری مانع دستیابی انسان به شناخت صحیح هستند، موافق است یا آن را نمی‌پذیرد؟ تأثیر معرفت و آگاهی در ارتباط انسان با خدا از دیدگاه سقراط و امیر مؤمنان(ع) چگونه است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در خصوص رابطه میان علم و عمل چه از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و چه از دیدگاه فیلسوفان غیرمسلمان تحقیقات نسبتاً زیادی صورت گرفته است؛ دکامی (۱۳۹۴) در رساله دکتری خود به بررسی نظریه انگیزش اخلاقی از دیدگاه برخی از فلاسفه مسلمان پرداخته و در آن نقش شناخت را در انگیزش اخلاقی مورد بررسی قرار داده است و در ضمن آن اشاره مختصری به دیدگاه سقراط و افلاطون داشته است. همچنین جوادی (۱۳۸۸) در بخشی از مقاله خود با عنوان «بررسی شکاف بین نظر و عمل اخلاقی از دیدگاه ارسطو» به بحث از دیدگاه سقراط و افلاطون در این خصوص پرداخته است. «معرفت‌شناسی اخلاقی سقراط» عنوان تحقیق دیگری است که در آن آقای شفیع بیگ (۱۳۹۵) به صورت تفصیلی دیدگاه سقراط را در خصوص رابطه شناخت و عمل، مورد بررسی قرار داده است.

در حوزه مطالعات نهج‌البلاغه نیز مقالات و نوشته‌های اندکی در خصوص رابطه علم و عمل یا ایمان و عمل به رشته تحریر در آمده است؛ چنان‌که خانم مهربخش (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به بررسی نقش عمل در تثبیت ایمان از دیدگاه امام علی(ع) پرداخته است و بیشتر مطالب منتشر شده در این خصوص، یادداشت‌ها و نوشته‌های کوتاهی است که در روزنامه‌ها و مجلات کثیرالانتشار به چاپ رسیده است؛ اما تا آنجا که نگارنده مقاله حاضر تحقیق کرده است تاکنون تحقیق مستقلی که در آن دیدگاه سقراط و افلاطون در خصوص شناخت و رابطه آن با عمل با استفاده از سخنان امیر مؤمنان(ع) مورد نقد و بررسی قرار گرفته باشد، صورت نگرفته و پژوهش حاضر نخستین مقاله‌ای است که با این عنوان نگارش یافته است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

نظریه انگیزش اخلاقی مبتنی بر شناخت که از اصول فلسفه سقراط و افلاطون است، یکی از نظریه‌های مهم در حوزه فلسفه اخلاق و روان‌شناسی اخلاق است که اکثر محققان و پژوهشگران رشته‌های مرتبط در مراکز علمی و پژوهشی به بررسی و مطالعه آن می‌پردازند. مقایسه سخنان امیر مؤمنان(ع) در این خصوص با نظریه سقراط و افلاطون، گرچه به خاطر عصمت امام(ع) و منشأ الهی داشتن سخنان او چندان شایسته نیست؛ اما موجبات آشنایی هرچه بیشتر دانش‌پژوهان و محققان با سخنان بی‌نظیر امام علی(ع) را فراهم می‌آورد و در گسترش فرهنگ مکتب اهل‌بیت(ع) مؤثر است. از جهتی برخی افراد که آشنایی کمتری با تعالیم اسلامی دارند، در برابر فیلسوفان و صاحب‌نظران غیر مسلمان گرفتار نوعی خودباختگی شده و آنچه خود دارند ز بیگانه‌تما می‌کنند، این گروه با مطالعه سخنان هدایتگرانه امیر مؤمنان(ع) در این زمینه‌ها و آگاهی از وجوه اشتراک و امتیاز آن‌ها نسبت دیدگاه‌های فیلسوفان و دانشمندان غیرمسلمان، انگیزه بیشتری جهت مطالعه دیدگاه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) پیدا می‌کنند و چه‌بسا گسترش این‌گونه مطالعات به تأسیس رشته‌های دانشگاهی جدید در این خصوص بیانجامد.

۲. بحث

۲-۱. دیدگاه سقراط در خصوص شناخت و نقش آن انگیزش انسان به سوی عمل

یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفانی که به بحث شناخت و رابطه آن با عمل پرداخته است، سقراط، حکیم بزرگ یونانی است. او منشأ اصلی انگیزش اخلاقی را معرفت و شناخت می‌داند و جهل و غفلت را ریشه تمام بی‌اخلاقی‌ها معرفی می‌کند، از دیدگاه او، عمل و رفتار انسان با معرفت و علم او ملازمه دارد و تنها علتی که رفتار انسان را جهت می‌دهد معرفت است. بر اساس این دیدگاه، کسی که حق را می‌شناسد برخلاف آن عمل نمی‌کند، هر کس خوب را بشناسد، به‌دنبال آن می‌شتابد و نسبت به هر چیز دیگری غیر از حق بی‌اعتناء می‌شود (افلاطون، ۱۳۵۰: ۶۹۶). از نظر سقراط «هیچ عاملی نمی‌تواند انسان را وادار به انجام عملی برخلاف معرفتش نماید. در این راه، فقط حکمت است که می‌تواند به او یاری رساند» (ادواردز، ۱۳۷۸: ۷۹)؛ بدین ترتیب مهم‌ترین تعلیم سقراط این بود که هیچ انسانی خواسته و دانسته کار بد نمی‌کند و این جمله کوتاه بیان‌کننده دو مطلب است: یکی اینکه خطاهای بی‌شمار، ناشی از نقصان تربیت فهم است، یعنی جهالت؛ و دیگر اینکه اختلاف بین انسان‌هایی که به انجام اعمال خوب و بد دست می‌زنند، ناشی از خواسته‌های متفاوت آن‌ها نیست؛ بلکه ناشی از نادانی و نتیجه اختلاف وسایل نیل به آن غایت است (خزاعی، ۱۳۸۹: ۱۲۳). دانش و شناخت نه‌تنها مایه سعادت و موفقیت انسان است بلکه این قدرت را به او می‌بخشد که هر کاری را از روی قاعده انجام دهد و از هرچه دارد به‌طور صحیح استفاده کند (افلاطون، ۱۳۵۰: ۱۴۲).

جهت تبیین بیشتر مطلب توجه به این نکته لازم است که در یونان زمان سقراط باور عمومی بر این بود که مهم‌ترین قابلیت‌های انسانی عبارتند از: چهار قابلیت فرونسیس (phronesis) یا حکمت، سوفروزونه (sophrosone) یا عفت، آندریا (andreia) یا شجاعت، دیکایسونه (dikaiosyne) یا عدالت. واژه‌ای که آنان برای بیان قابلیت به کار می‌بردند، «آرته» (arête) نام داشت که برخی مترجمان آن را به فضیلت و برخی دیگر آن را به قابلیت ترجمه کرده‌اند. سؤالی که سقراط قصد پاسخ‌گویی به آن را داشت این بود که از بین این چهار آرته اصلی و آرته‌هایی که زیر مجموعه آن‌ها است کدام‌یک اصل و مبنای سایر آرته‌ها است، تا آن را به‌عنوان فصل ممیز انسان از سایر حیوانات قرار دهد. وی در جاهایی می‌کوشد تا صفت ممیز انسان را قدرت شناخت او معرفی کند؛ انسان تنها موجودی است که از این آرته برخوردار است. پس می‌توان او را به مقداری که دانا است، انسان نامید. در نتیجه همه قابلیت‌ها و آرته‌های دیگر به این قابلیت ارجاع داده می‌شوند. دانشی که سقراط از آن سخن می‌گوید، هر گونه دانستی نیست، بلکه دانشی است که مرز باریک میان نیک و بد را به ما بنمایاند (اسلامی، ۱۳۷۸: ۵). مهم‌ترین رساله‌ای که در آن دیدگاه سقراط درباره قابلیت و آرته بیان شده، منون است؛ در این رساله، سقراط، از منون که مخاطب او است، می‌خواهد تا آرته را تعریف کند و منون آرته‌های افراد و انسان‌ها را متفاوت معرفی می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: قابلیت و آرته مرد این است که که لیاقت امور دولتی و عمومی را داشته باشد و در ضمن کار به دوستان خود نفع برساند بدون آنکه سلامتی خود را به خطر اندازد و قابلیت زن این است که خانه را خوب اداره کنند و از شوهرش اطاعت کند. قابلیت پسران غیر از قابلیت دختران است و قابلیت کودکان غیر از قابلیت سالخورده‌گان است (افلاطون، ۱۳۴۹: ۴۰۹). اما این تعریف به مذاق سقراط خوش نمی‌آید؛ زیرا او آرته انسان را به‌طور کلی می‌خواهد نه انسان خاص را. در ادامه بحث، منون قایلیت و آرته‌های دیگری چون شجاعت، تسلط بر نفس، معرفت، جوانمردی زیبایی طلبی و ... را برمی‌شمرد و سقراط با روش خاص خود سعی می‌کند تا همه این آرته‌ها را به یک قابلیت برگرداند و آن معرفت و شناخت است (همان: ۴۳۶). او در رساله اوتیدم همه قابلیت‌ها و دارایی‌ها را بدون شناخت، بی‌فایده معرفی می‌کند و معتقد است: «کسی که از دانش و شناسایی بی‌بهره است صاحب هر ثروت بزرگی باشد و هر قدر کار و فعالیت کند کوچکترین سودی نخواهد برد. چنین کسی هرچه کمتر فعالیت کند کمتر خطا مرتکب خطا می‌شود و هرچه کمتر خطا کند زیان کمتری خواهد برد و هرچه زیانش کمتر باشد، بدبختی‌اش هم کمتر خواهد بود» (افلاطون، ۱۳۵۰: ۱۴۲).

از نظر سقراط، شناختی که منجر به صدور افعال اخلاقی می‌شود نیز یک درجه نیست بلکه شناخت دارای مراتبی است که مهم‌ترین مرتبه‌ی آن خودشناسی است. او خویشتن‌شناسی را بدان سبب لازم می‌شمرد که بر آن بود که هیچ‌کس به اراده‌ی خود بدکار نیست، وی هرگونه بدکاری را ناشی از این می‌دانست که انسان نسبت به خود جاهل باشد و این جهل را علم پندارد. تنها دانشی که سقراط، دعوی آن را داشت این بود که می‌داند که هیچ نمی‌داند (بریه، ۱۳۷۴: ۱۲۱).

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که سقراط اعتقاد داشت که همه فضیلت‌ها و قابلیت‌ها به قابلیت شناخت برمی‌گردند. نظریه او درباره رابطه بین معرفت و فضیلت به نظریه «وحدت معرفت و فضیلت» معروف است. (جوادی، ۱۳۸۸: ۱۰) سقراط بین فضیلت و سعادت، تلازم کامل قائل است، تا بدان حد که فضیلت را شرط لازم و کافی برای سعادت می‌داند و چون فضیلت از نظر او همان معرفت است؛ بنابراین معرفت را شرط لازم و کافی برای سعادت معرفی می‌کند (خزاعی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

از نظر سقراط انسان برای ورود به هر دانشی ابتدا باید خود را بشناسد و به همین جهت خطاب به فیلسوفان طبیعی و طبیعت‌شناسان می‌گفت: «آیا در امور انسانی به اندازه کافی دانا شده‌اید که به آسمان روی آورده‌اید یا معتقد هستید که حق دارید از امور بشری غافل بمانید و به مسائل خدایی بپردازید؟» (گزنوفون، ۱۳۷۳: ۴۰) او روح و ذهن هر انسانی را حاوی تمام حقایق اخلاقی می‌دانست و معتقد بود که «گوهر انسانیت (به‌عنوان ذات فاعل اخلاقی) در تمام افراد، موجود است. هر کس به شرط تأمل و تفکر در ذات خود می‌تواند اصول فضایل اخلاقی را از سرشت انسانی خود استخراج کند و نیاز به مرشد و رهبر و هادی و معلم فقط در حد راهنمایی و ارائه کمک‌های اولیه است، در حدی که ماما هنگام زایمان انجام می‌دهد؛ و کسی نمی‌تواند فضایل اخلاقی را به دیگران دیکته کند. این گوهر مشترک واحد و منبع و ترازوی فضایل اخلاقی در وجود انسان چیزی جز عقل نیست» (صانعی درّه بیدی، ۱۳۸۱: <https://rasekhoon.net>) «در نظر سقراط فقط عقل می‌تواند تعیین کند که چه باید کرد و چه نباید کرد؟ حیات فلسفی سقراط کوششی است برای نهادن احکام عقل شخصی به جای سنت‌های باقی مانده از اعصار و نسل‌های پیشین» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۵۹۹/۲).

سقراط معتقد است که ریشه تمام فضایل، دانایی و ریشه تمام رذایل جهالت است، عادل به علت بصیرت و دانایی عادل است و ظالم به علت نادانی ظالم است (افلاطون، ۱۳۶۴: ۲۵۷۸). از نظر او عفت، همان دانایی است و شجاعت و دانایی از یک حقیقت واحد برخوردارند و شجاعت این است که انسان بداند اقدام شجاعانه در چه زمانی لازم است. شجاعت اگر با دانایی همراه نباشد، نوعی تهور است (اسلامی، ۱۳۸۵: ۱۸)؛ بنابراین از نظر سقراط «اساساً هر قابلیت فقط در سایه معرفت و تعقل، قابلیت واقعی می‌شود خواه هوس و ترس و سایر چیزهای شبیه به آن‌ها در آن میان دخالتی داشته باشد یا نه» (افلاطون، ۱۳۴۹: ۵۴۳). از نظر او همه نعمتها و دارایی‌ها به خودی خود نه خوب هستند و نه بد، بلکه اگر با دانایی همراه باشند و دانایی بر آن‌ها حکومت کند، موجب سعادت می‌شوند و برای انسان نعمت خواهند بود؛ پس هیچ چیز به خودی خود نه خوب است و نه بد به استثناء دو چیز، دانایی خوب است و نادانی بد است (افلاطون، ۱۳۵۰: ۱۴۳).

نکته دیگری که در خصوص نظریه سقراط در خصوص انگیزش اخلاقی مبتنی بر شناخت باید مورد توجه قرار گیرد این است که او هر نوع شناختی را جهت انگیزش اخلاقی کافی نمی‌داند، بلکه او معرفتی را مد نظر دارد که با لگوس همراه باشد. معرفت از نظر او شناختی است که قطعاً درست است و باید درست

باشد و این تفاوت بین معرفت و باور است؛ زیرا باور و عقیده، ممکن است درست باشد یا نادرست باشد؛ اما معرفت همواره درست است (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۳۳).

۲-۲. نقد و بررسی دیدگاه سقراط در خصوص نقش شناخت در انگیزش اخلاقی با استفاده از کلام امیر المؤمنین (ع)

تأثیر شناخت در انگیزش انسان به سوی عمل، در تعالیم اخلاقی اسلام به خصوص در سخنان حکیمانه امام علی (ع) مورد تأکید قرار گرفته است و از این نظر دیدگاه انگیزش مبتنی بر شناخت، مورد تأیید امیر مؤمنان (ع) است. از مطالعه در سخنان امام علی (ع) در خصوص نقش شناخت در انگیزش انسان به سوی عمل، به دست می‌آید که بخش مهمی از دیدگاه سقراط در این خصوص مورد تأیید ایشان نیز می‌باشد و البته بخشی از دیدگاه سقراط در این زمینه مورد تأیید او نیست؛ سعی ما در این تحقیق است که ابتدا بخش‌های مشترک دو دیدگاه را ذکر کنیم و سپس به نقد دیدگاه سقراط در خصوص رابطه علم و عمل از دیدگاه امام علی (ع) بپردازیم.

۲-۲-۱. وجه اشتراک دیدگاه سقراط و امیر مؤمنان (ع) در خصوص شناخت و نقش آن در انگیزش اخلاقی

چنان‌که اشاره شد؛ مطالعه در سخنان امیر مؤمنان (ع) و مقایسه آن با دیدگاه سقراط در خصوص رابطه علم و عمل، نشان می‌دهد که بخشی از دیدگاه سقراط در این زمینه مورد تأیید امام (ع) نیز می‌باشد؛ وجود درجات مختلف برای شناخت، تفاوت میان علم و معرفت، منشأ بودن شناخت برای عمل اخلاقی، تأثیر شناخت در احساس مسئولیت، تأثیر شناخت در رابطه انسان و خدا... از جمله وجوه اشتراک این دو دیدگاه است. اینک به بیان این وجوه اشتراک می‌پردازیم.

۲-۲-۱-۱. ذو مراتب بودن شناخت و یکسان نبودن تأثیر این مراتب در انگیزش انسان

سقراط در رساله فایدون حواس ظاهری؛ مانند دیدن و شنیدن را مانعی بر سر راه رسیدن به معرفت حقیقی می‌داند. وی از سیمیاس که در این محاوره مخاطب اصلی اوست، می‌پرسد: «اگر کسی بخواهد شناسایی صحیح به دست آورد و در راه این هدف به همراه بدن قدم بردارد آیا بدن در این سفر مانع پیشرفت نمی‌شود؟ منظور من این است که آیا حس بینایی و شنوایی حقیقت را به ما می‌شناساند؟...» (افلاطون، ۱۳۴۹: ۵۳۷). پاسخ سیمیاس به این سوال سقراط، این است که حس بینایی و حس شنوایی مانع دستیابی به حقیقت هستند. سقراط ادامه می‌دهد: وقتی که در بین حواس ظاهری، بینایی و شنوایی، دقیق و قابل اطمینان نباشند، در این صورت حواس دیگر که ضعیف‌تر از این دو حس هستند، قابل اعتماد نخواهند بود (همان: ۵۳۷). از نظر سقراط، روح انسان وقتی می‌تواند به بهترین وجهی به تفکر و تعقل بپردازد که نه حس شنوایی و نه حس بینایی، نه خوشی و نه ناخوشی او را مشوش نسازد بلکه به حد اعلی از قید بدن آزاد باشد و تا آنجا که ممکن است دور از بدن به جستجوی حقیقت بپردازد (همان: ۵۳۸).

امیر مؤمنان (ع) وجود مراتب مختلف در شناخت را می‌پذیرد و معتقد است که تأثیر این مراتب در انگیزش افراد، یکسان نیست. امام علی (ع) میان علمی که منشأ آن حواس باشد و علمی که از تفکر و

تعقل ناشی شود، تفاوت قائل است و نوع دوم را مفیدتر و قابل اعتمادتر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمَعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَ لَا يَعْشُ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» (حکمت/۲۸۱). تعقل و تفکر کردن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایانند، اما آن کس که از عقل، نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند. این مطلب تقریباً همان چیزی است که سقراط همواره بر آن تأکید می‌کرد و معتقد بود که فقط عقل می‌تواند تعیین کند که چه باید کرد و چه نباید کرد؟

چنانکه گفته شد تفاوت میان علم و معرفت از نکاتی است که سقراط بر آن تأکید می‌کند. امام علی(ع) نیز بر تفاوت این دو تأکید می‌کند و معرفت را بالاتر از علم معرفی می‌کند و می‌فرماید: «العلم أول دليل و المعرفة آخر نهایی» (آمدی، ۱۴۲۲: ۱۹۶). سقراط برای شناخت، مراتب و درجاتی قائل است، از نظر او خودشناسی مهم‌ترین و بالاترین مرتبه دانش‌ها است و میزان دانایی افراد، به میزان شناخت آن‌ها از خودشان بستگی دارد. اهمیت خودشناسی به‌عنوان مهم‌ترین و سودمندترین شناخت‌ها، بارها به‌وسیله امام علی(ع) مورد تأکید قرار گرفته است و ذکر همه مواردی که ایشان بر اهمیت خودشناسی تأکید کرده است در این مختصر نمی‌گنجد؛ بنابراین فقط به ذکر چند نمونه از سخنان حکیمانه او در این خصوص اکتفا می‌شود. امیر مؤمنان(ع) معرفت نفس را افضل معارف انسان و خودشناسی را بزرگ‌ترین جهل انسان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «معرفة النفس انفع المعارف» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۷: ۱۶۲ الف). او همچنین جهل انسان نسبت به خود را ریشه همه جهالت‌ها می‌داند و می‌فرماید: «كيف يعرف غيره من جهل نفسه» (همان: ۱۶۲) امام علی(ع) به پیروان خود سفارش می‌کند که نسبت به خود ناآگاه نباشید؛ زیرا کسی که نسبت به خود جاهل باشد نسبت به همه امور جاهل است. (آمدی، ۱۴۲۲: ۳۱۶)؛ بنابراین اولویت اول در شناخت حقیقت از دیدگاه امام علی(ع) این است که انسان ابتدا خودش را بشناسد از نظر او تا انسان خود را نشناسد نباید برای شناخت غیر خود اقدام کند. وی در این خصوص می‌فرماید: متعجبم از کسی که گمشده خود را می‌جوید، اما خویشتن را گم کرده و آن را نمی‌جوید! (غررالحکم: ۷۰۳۷). تقدم خودشناسی بر دیگر شناسی و ضرورت توجه به خودتأدیبی قبل از دیگرتأدیبی در حکمت ۷۳ نهج‌البلاغه این‌گونه بیان شده است: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ» (حکمت/۷۳) کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است. این سخن حکیمانه امام علی(ع) تداعی کننده سخنی است که سقراط خطاب به فیلسوفان هم عصر خود داشت و آن اینکه آیا در امور انسانی به اندازه کافی دانا شده‌اید که به آسمان روی آورده‌اید یا معتقد هستید که حق دارید از امور انسانی غافل بمانید و به مسائل خدایی بپردازید؟ (گزنوفون، ۱۳۷۳: ۴۰).

نکته دیگری که در بررسی شناخت از دیدگاه سقراط باید مورد توجه خاص قرار گیرد این است که شناخت نیک و بد اصلی اساسی در انگیزش اخلاقی انسان است. از نظر او دارا بودن همه دانش‌ها بدون

شناخت خوبی و بدی، صرفاً در موارد اندکی برای انسان سود دارد و در بیشتر موارد زیان آور است (افلاطون ۱۳۶۴: ۲۵۳۰). این نکته در بیان امام علی(ع) نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ از نظر امام علی(ع) بهره‌مندی هر کس از انسانیت به میزان شناخت او از خیر و شر بستگی دارد و اساساً کسی که هیچ شناختی از خوبی و بدی ندارد، بهره‌ای از انسانیت ندارد؛ چنان که می‌فرماید: «من لم یعرف الخیر من الشر فهو من البهائم» (آمدی، ۱۴۲۲: ۳۴۵). از آنچه در این بخش از تحقیق گفته شد به دست می‌آید که این سخن سقراط که انسان‌شناسی اولویت اصلی در هرگونه معرفتی است و اینکه هر شناختی پیش از انسان‌شناسی فایده‌چندانی ندارد و حتی باعث گمراهی می‌شود، مورد تأیید امام علی(ع) می‌باشد؛ همچنین تأکید سقراط بر اینکه شناخت نیک و بد نقش اصلی در انگیزش اخلاقی انسان دارد و بدون آن انگیزش به سوی عمل نیک، امکان‌پذیر نیست تأیید امیر مؤمنان(ع) را به همراه دارد. امام علی(ع) عامل اصلی انحراف بسیاری از انسان‌ها را این می‌داند که از شناخت صحیح حق و باطل (خوب و بد) عاجز مانده‌اند و همین امر باعث شده که امور دیگری؛ مانند تقلید از شخصیت‌ها و سنت‌های گذشتگان را ملاک عمل نیک قرار دهند. او در یک سخن بسیار ارزشمند که «جاحظ» از اندیشمندان اهل سنت، آن را برای امت اسلامی در صورت نبودن سایر تعالیم کافی و شافی می‌داند (جاحظ، ۱۳۸۱: ۸۳)، می‌فرماید: «قیمه کل امرء ما یُحسَنُهُ» (حکمت / ۸۱). ارزش هر انسانی به احسان او بستگی دارد. احسان یعنی انجام دادن فعل حسن، مُحسن کسی است که هم حق را بداند و هم طبق دانسته خویش عمل کند، این مجموعه مایه ارزش است و هر اندازه که انسان این راه را بهتر و بیشتر طی کند، به مقصد نزدیک‌تر می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۵۲). در جنگ جمل شخصی که با مشاهده شخصیت‌هایی مثل عائشه، طلحه و زبیر، در سپاه دشمن، حیران شده بود، از امام پرسید: چگونه ممکن است این شخصیت‌ها مرتکب اشتباه شوند؟ امام در پاسخ فرمود: «تو اشتباه می‌کنی حق و باطل (خوب و بد) هرگز با قدر و منزلت افراد شناخته نمی‌شوند، حق را بشناس تا اهلش را بشناسی و باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی» (حسین، ۲۰۱۲: ۴۸).

۲-۲-۱-۲. سببیت شناخت، جهت انجام عمل متناسب

یکی دیگر از دیدگاه‌های سقراط که تأیید امیر مؤمنان(ع) را به همراه دارد، منشأ بودن شناخت برای عمل اخلاقی است. چنانکه قبلاً گفته شد: از نظر سقراط معرفت، ریشه همه افعال خوب و جهل، ریشه همه اعمال بد است. عادل، به علت دانایی عادل است و ظالم، به علت نادانی ظالم (افلاطون، ۱۳۶۴: ۲۵۷۸). نقش معرفت در اعمال اخلاقی به بهترین شکل ممکن در سخنان امیر مؤمنان(ع) مورد تأکید قرار گرفته است. او علم و عمل را همواره قرین هم می‌داند و نتیجه علم را عمل، معرفی می‌کند و می‌فرماید: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمَلًا، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ» (کلمات قصار / ۳۶۶). علم و عمل هم‌دوش هستند، پس هرکس که علم داشته باشد، عمل می‌کند؛ علم عمل را صدا می‌زند اگر پاسخش را بدهد، می‌ماند و گر نه از پیش او می‌رود. از نظر او به‌وسیله علم، خداوند اطاعت و عبادت می‌شود و صلح رحم انجام می‌گیرد (مجلسی، ۱: ۱۶۶). اطاعت خدا و صلح رحم فقط دو نمونه از افعالی هستند

که امام(ع) منشأ آن‌ها را شناخت معرفی می‌کند. او افعال نیکوی بسیاری مانند قناعت، عفت، خوف از خدا، زهد، تواضع و فروتنی، عشق الهی، بی‌اعتنایی به دنیا و ... را ناشی از معرفت و شناخت می‌داند و در یک کلام موجز و پرمعنا می‌فرماید: «غایه العلم حُسن العمل» (آمدی، ۱۴۲۲: ۲۰۶). اسکافی معتزلی از عالمان اهل تسنن در قرن سوم، نقل می‌کند که وقتی به امیرمؤمنان(ع) خبر دادند که برخی افراد از بیعت با ایشان خودداری کرده‌اند، فرمود: آنان حق را نشناختند تا به سوی آن شتاب گیرند و باطل را نشناختند تا هر کس را که مرتکب آن می‌شود، یاری ندهند» (اسکافی معتزلی، ۱۳۷۴: ۵۴).

تأکید امیر مؤمنان(ع) بر نقش شناخت در انگیزش انسان، فقط افعال بدنی را که انسان با اعضاء و جوارح خود انجام می‌دهد، شامل نمی‌شود بلکه افعال قلبی؛ مانند خوف از خدا و اشتیاق به مرگ را نیز شامل می‌شود چنان‌که می‌فرماید: «غایه العلم خوفٌ من الله» (همان). البته دیدگاه امام(ع) در این خصوص از جهاتی متمایز از نظریه سقراط است که در بخش بعدی تحقیق به آن پرداخته می‌شود. از نظر امام علی(ع) شناخت نه تنها عامل انگیزش اخلاقی است بلکه مانع انگیزش غیراخلاقی نیز می‌باشد. او در سخن موجز و پر معنای دیگری می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ كَفًّا» (ری شهری، ۱۳۸۷: ۱۸۸ الف) هر کس شناخت داشته باشد، خوشتندار می‌شود. خلاصه اینکه از نظر امام علی(ع) معرفت و دانش در صورتی ارزش دارد که با عمل همراه باشد. «کفی بالعالم جهلاً أن ینافی علمه عمله» (آمدی، ۱۴۲۲: ۳۳۱). در جهالت افراد عالم‌نما همین بس که علمشان با عملشان تعارض داشته باشد.

۲-۲-۱-۳. نقش شناخت در ارتباط انسان با خدا

یکی از نقاط مشترک دیدگاه امام علی(ع) و سقراط نقشی است که برای شناخت در چگونگی ارتباط انسان با خدا قائل هستند. چنان‌که گفته شد: سقراط منشأ همه خوبی‌ها را شناخت معرفی می‌کند و نوع و درجه شناخت انسان را حتی در دعاها و درخواست‌های او مؤثر می‌داند. او خردمندان را کسانی می‌داند که می‌دانند چه باید بکنند و چه نباید بکنند، این بحث حتی درباره نوع عبادت انسان صدق می‌کند. سقراط می‌گوید: چه بسا افرادی که بی‌آنکه خود بدانند چیزهای بدی از خدا می‌خواهند، به گمان اینکه آن چیزها برای ایشان نیک است (افلاطون، ۱۳۶۴: ۲۵۲۵). او بر شعر یکی از شعرای باستان، مهر تأیید می‌زند که گفت: ای زئوس بزرگ! به ما نیکی عطا کن، خواه آن را از تو بخواهیم و خواه نخواهیم و بدی را از ما دور بدار هرچند آن را از تو بخواهیم. سقراط در ادامه می‌گوید: این شاعر مرد دانایی بوده که دوستان نادانی داشته که از خدا چیزهایی می‌خواستند که صلاحشان در آن‌ها نبود و با این دعا بهترین و مطمئن‌ترین راه را برمی‌گزیند و در یک بیت شعر دعایی به آن‌ها تعلیم می‌دهد که برای همه مناسب است (همان: ۲۵۲۶). سقراط معتقد است اگر انسان دانای نیک و بد نباشد چه بسا ندانسته بلایی از خدا بخواهد به گمان اینکه مایه نیک‌بختی او باشد و پس از به دست آوردن آن از خواسته خود پشیمان شود و لب به شکوه بگشاید (همان: ۲۵۳۴).

در تعالیم اخلاقی اسلام بر نقش بی‌بدیل شناخت در نوع و درجه ارتباط انسان با خدا، تأکید فراوان شده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عسیٰ آن تکرهوا شیئاً و هو خیرٌ لکم و عسیٰ آن تُحبوا شیئاً و هو شرٌّ

لکم ﴿﴾ (بقره/۲۱۶) چه بسا چیزی از چیزی ناخشنود باشید درحالی که خیر شما در آن است و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید (و آن را از خدا بخواهید) در حالی که آن چیز برای شما بد باشد. امیر مؤمنان (ع) در نامه ۳۱ نهج البلاغه خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: «بسا ممکن است خدا اجابت دعا را به تدخیر اندازد تا پاداش فزون‌تری بهره سائل شود و عطای شخص امیدوار کامل‌تر شود. و بسا ممکن است درخواستی داشته باشی که به تو ندهند و به جای آن خیری در این دنیا یا آخرت به تو ببخشند، یا آن را با چیزی که برایت بهتر است عوض کنند. چه بسا چیزی را طلب کنی که اگر به تو داده شود، موجب نابودی دینت شود (نهج البلاغه، نامه/۳۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود این دیدگاه که عدم شناخت صحیح انسان از خدا، خود و نیازهای حقیقی‌اش باعث درخواست‌ها و دعاهای غیر معقولی می‌شود که در نهایت به زیان انسان تمام می‌شوند و این نکته که سقراط به آن اشاره می‌کند، مورد تأیید امیر مؤمنان (ع) قرار می‌گیرد. از برخی سخنان امام علی (ع) به دست می‌آید که عدم اجابت دعاها به عدم شناخت صحیح انسان از خدا یا به تعبیر صحیح‌تر معرفت ضعیف انسان از او برمی‌گردد. امام (ع) خطاب به مردی که از او علت عدم اجابت دعاها را پرسیده بود فرمود: شما خدا را شناختید، اما حقش را آن‌گونه که بر شما واجب کرده، ادا نکردید؛ از این رو شناخت او سودی به حالتان نداشت (دیلمی، ۱۴۰۸: ۲۶۹).

نکته دیگری که در پایان این بخش از تحقیق باید مورد توجه واقع شود، این است که وجوه اشتراک دیدگاه امیر مؤمنان (ع) و سقراط در خصوص موضوع مورد بحث، محدود به چند مورد فوق نیست، بلکه موارد دیگری نیز وجود دارد که پرداختن به همه آن‌ها در این مختصر میسر نیست؛ از جمله این موارد می‌توان به نقش معرفت در احساس مسئولیت نسبت به اجتماع اشاره کرد. سقراط وظیفه فلاسفه را که عالم‌ترین شخصیت‌های جامعه است این می‌داند که رهبری اجتماع را بپذیرند. از آنجا که خودشان حجاب عالم ماده را کنار زده و حقایق اشیاء را مشاهده کرده‌اند، بهتر از هر کس دیگری می‌توانند انسان‌های دیگر را به سوی حقیقت رهنمون شوند و این قبول مسئولیت وظیفه‌ای است که فیلسوفان نباید از پذیرش آن شانه خالی کنند و گرنه حق جامعه را که برای تربیت آن‌ها متحمل هزینه‌هایی شده است، ادا نکرده‌اند (افلاطون، ۱۳۷۴: ۴۰۷-۴۰۵) امیر مؤمنان (ع) نیز بر رابطه مستقیم میزان معرفت و احساس مسئولیت در قبال جامعه تأکید می‌کند و عالمان را در برابر اجتماع مسئول‌ترین افراد معرفی می‌کند و حتی دلیل پذیرش حکومت از طرف خود را آگاهی و معرفت بیشتر خود می‌داند و می‌فرماید: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كَطَلَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا» (خطبه/۳) هان به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، افسار شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم، و پایان خلافت را با پیمانانه خالی

اولش سیراب می‌کردم. امام علی(ع) تعلیم و تربیت مردم را یکی از وظایف حاکمان الهی جامعه می‌داند و می‌فرماید: «تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا» (خطبه/۳۴).

۲-۲-۲. وجوه امتیاز دیدگاه امام علی(ع) نسبت به دیدگاه سقراط

گرچه بخش‌هایی از نظریه سقراط در خصوص شناخت و نقش آن در انگیزش انسان به سوی عمل مورد تأیید امیر مؤمنان(ع) است، اما تفاوت‌های اساسی میان این دو دیدگاه وجود دارد؛ مانند توجه امام علی(ع) به نقش حواس ظاهری در کسب معرفت و مخالفت سقراط با این نقش، عدم کفایت شناخت برای انگیزش انسان به سوی عمل در کلام امیر مؤمنان(ع).

۲-۲-۲-۱. نقش حواس ظاهری در کسب معرفت از دیدگاه امیر مؤمنان(ع)

چنان‌که گفته شد؛ سقراط حواس ظاهری را مانعی بر سر راه کسب معرفت حقیقی معرفی می‌کند و یگانه راه دستیابی به معرفت صحیح را تفکر معرفی می‌کند. او درک و دریافتی را که از راه حواس ظاهری مانند بینایی و شنوایی به دست آمده باشد، قابل اعتماد نمی‌داند و آن را پر از فریب و اشتباه معرفی می‌کند، و یگانه راه رسیدن به حقیقت را تفکر صحیح می‌داند (افلاطون، ۱۳۴۹: ۵۶۳). افلاطون در کتاب هفتم جمهور، تمثیل غار را به نقل از سقراط به منظور تأکید بر غیر قابل اعتماد بودن شناخت‌های دریافتی از طریق حواس، ذکر می‌کند که بر اساس آن انسان با استفاده از حواس، فقط می‌تواند شبح‌ها و سایه‌هایی از حقایق اشیاء را احساس کند اما اگر با نردبان تفکر پا را از عالم محسوسات فراتر ببرد خواهد توانست تا حقایق اشیاء را ادراک کند (افلاطون، ۱۳۷۴: ۴۰۲-۳۹۵). لازم به یادآوری است که سقراط نقش حواس را در کسب شناخت تأیید می‌کند؛ اما چنان‌که گفته شد آن را برای دستیابی به معرفت کافی نمی‌داند؛ زیرا از نظر او معرفت غیر از شناخت است؛ معرفت بالاتر از شناخت است و آن وقتی به دست می‌آید که با لگوس همراه باشد، معرفت‌شناختی است که قطعاً درست است و باید درست (کاپلسون، ۱۳۷۵: ۲۳۳) و حواس نمی‌توانند انسان را به معرفت به برسانند.

امیر مؤمنان(ع) ضمن توجه به نقش بی‌بدیل تفکر در شناخت حقیقت، به نقش حواس ظاهری در این خصوص نیز توجه دارد و آن‌ها را ابزار مفیدی جهت کسب معرفت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «خداوند برای شما گوش‌هایی قرار داد، تا از شنیدنی‌های مهم آگاهی یابید و نیز چشم‌ها را قرار داد، تا پرده از شناخت دیدنی‌ها بردارد» (خطبه/۸۳) امیر مؤمنان(ع) چشم و گوش را وسیله قلب برای رسیدن به یقین و در نتیجه دستیابی به ایمان حقیقی معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ مَخْلَإَ الْإِيمَانِ الْجَنَانُ وَ سَبِيلُهُ الْأُذُنَانِ» (آمدی، ۱۴۲۲: ۷۳). جایگاه ایمان، دل است و راه آن، گوش‌ها است. و نیز می‌فرماید: «الْعَيْنُ رَائِدَةُ الْقَلْبِ» (همان: ۲۰۴). چشم، رسول و خبرنگار دل است. لازم به یادآوری است که منظور امام علی(ع) از چشم و گوش همواره به معنای چشم و گوش ظاهری نیست و در موارد متعددی ایشان به چشم و گوش باطنی نظر دارد تا گوش و چشم ظاهری. چنان‌که در خطبه ۲۲۲ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْقَاضُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ» همانا خدای سبحان و بزرگ، یاد خود را روشنی‌بخش دل‌ها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوایی بشنود و چشم پس از کوری

بنگرد، و انسان پس از دشمنی رام گردد. اما آنچه مسلم است این است که ایشان نقش حواس ظاهری را در کسب و معرفت و در نتیجه انگیزش اخلاقی نادیده نمی‌گیرد بلکه در موارد متعددی بر آن تأکید می‌کند و مراقبت و توجه به آن‌ها را از جهت نقششان در انگیزش انسان ضروری می‌شمرد، چنانکه چشم‌ها را کمینگاه و دام‌های شیطان معرفی کرده، می‌فرماید: «العیون مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ» (آمدی، ۱۴۲۲: ۵۰) چشم‌ها کمین‌گاه و دام‌های شیطان هستند.

نکته دیگری که در خصوص نقش حواس ظاهری در کسب معرفت و انگیزش اخلاقی از دیدگاه امیر مؤمنان (ع) لازم به توجه است این است که او غرایز و شهوات (نه حواس ظاهری) را مانعی بر سر راه کسب معرفت صحیح عقلی و حسّی معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ» (خطبه/۱۰۹). هر که به چیزی عاشق شد، چشم دل او را کور ساخته و دلش را بیمار گرداند. پس او به چشمی که (مفاسد آن را) نمی‌بیند می‌نگرد و به گوش‌ی که (حقایق) را نمی‌شنود، می‌شنود، خواهش‌های بیهوده، عقل او را دریده و دنیا، دلش را میرانده و شیفته خود نموده است. امام علی (ع) بیشترین موضع شکست عقل‌ها را زیر برق طمع‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْقَوْلِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» (حکمت/۵۳۹) بنابراین از دیدگاه امیر مؤمنان (ع) حواس ظاهری ذاتاً نه تنها مانعی بر سر راه معرفت نیستند بلکه سرمایه اصلی انسان جهت شناخت و معرفتند؛ آنچه مانع از ایفای نقش آن‌ها می‌شود هوی و هوس-ها و اسارت این قوا تحت قوای شهویه و غضبیه است. امام علی (ع) رابطه علم و عقل را در این زمینه رابطه‌ای مستقیم می‌داند و می‌فرماید: عقل که صفت اختصاصی انسان و از سرمایه‌های ذاتی بشر است با علم آموزی و تجربه‌اندوزی افزایش می‌یابد. (آمدی، ۱۴۲۲: ۱۹۵) هر آن علمی که مورد تأیید و امضاء عقل نباشد گمراهی و ضلالت است. (همان: ۲۳۴).

۲-۲-۲-۲. عدم کفایت شناخت جهت انگیزش انسان به سوی عمل

چنان‌که گفته شد سقراط معتقد به وحدت معرفت و فضیلت بود و صرف شناخت را جهت انگیزش انسان به سوی عمل کافی می‌دانست. این دیدگاه با مخالفت اندیشمندان و فلاسفه بعد از او مواجه شد. مهم‌ترین اشکال بر دیدگاه او را ارسطو مطرح کرد و آن این‌که: سقراط اجزاء غیر شناختی را در انگیزش انسان نادیده می‌انگارد. ارسطو صرف معرفت و شناخت را برای انگیزش انسان کافی نمی‌داند بلکه عوامل دیگری را در این امر دخیل می‌داند. عواملی مانند احساس، تخیل، میل، شوق، عقل، غایت، شخصیت، اراده و انتخاب و ... که هر یک در انگیزش اخلاقی، اثر خاص خود را دارند. ارسطو معتقد است که سقراط، توجه کافی به نقش ضعف اراده یا «آکراسیا» (Akrasia) در تحقق انگیزش فرد ننموده است، از نظر او پدیده آکراسیا یا ضعف اراده وقتی تحقق پیدا می‌کند که میان خواست عقلانی و میل نفسانی انسان تعارض پیش آید (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۴۸).

از ظاهر سخنان امیر مؤمنان (ع) به دست می‌آید که دیدگاه بسندگی شناخت جهت انگیزش اخلاقی سقراط، تا حدودی مورد تأیید ایشان نیز می‌باشد؛ مثلاً می‌فرماید «غَايَةُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ» (آمدی، ۱۴۲۲:

۲۰۶) یا می‌فرماید: «الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ» دانایی، ریشه همه خوبی‌ها و نادانی ریشه همه بدی‌هاست (آمدی، ۱۴۲۲: ۱۹۶) اما این صرفاً یک تصور اولیه است که برای ما حاصل می‌شود و امام علی(ع) علم را همه فضیلت نمی‌داند بلکه آن را شرط فضیلت می‌داند نه تمام فضیلت. او در سخنی حکیمانه می‌فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (حکمت/۱۰۷) چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در می‌آورد و دانش او همراهش است اما سودی به حال او ندارد. امام علی(ع) از دست عالمان فاسد و بی‌بندباری که با هتاک و بی‌بند و باری انسان را از دانش محروم می‌کنند می‌نالند و آنان را از کسانی می‌داند که در کنار عابدان جاهل، کمر حقیقت را می‌شکنند و می‌فرماید: «ما قسم ظهري إلا رجلا ن عالم مهتك و جاهل متنسك هذا ينفر عن حقه بهتكة و هذا يدعو إلى باطله بنسكه» (آمدی، ۱۴۲۲: ۲۸۹) جز دو نفر کسی کمر من را نشکست. عالمان فاسد و بی‌بند و بار و جاهلان مقدس مآب. یکی با بی‌بند و باری نفرت از حقیقت را به وجود می‌آورد و دیگری با جهالتش دیگران را به باطل دعوت می‌کند. امام علی(ع) در موارد متعددی ناکافی بودن علم برای انگیزش انسان را تبیین می‌کند چنان‌که در مذمت خلیفه اول در خطبه شش‌شنبه می‌فرماید: «أما والله لقد تَمَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يُرْقَى إِلَى الطَّيْرِ» (خطبه/۳). هان! به خدا قسم ابوبکر پسر ابوقحافه جامه خلافت را پوشید درحالی‌که می‌دانست جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست، سیل دانش از وجودم همچون سیل سرازیر می‌شود، و مرغ اندیشه به قلعه منزلتم نمی‌رسد. از نظر او خلیفه اول نسبت به جایگاه و منزلت علمی و معنوی امام(ع) به خوبی آگاهی داشت؛ اما این شناخت برای هدایت او به سوی عمل متناسب، کفایت نکرد و او خلاف شناخت و آگاهی خویش عمل کرد. همچنین امیرمؤمنان(ع) در ادامه همین خطبه با مذمت عمل ناکثین، قاسطین و مارقین که به مخالفت با حکومت الهی او پرداختند می‌فرماید: «... كَانَهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَ، وَ لَكِنَّهُمْ حَلَبَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَ رَاقَهُمْ زِينَتُهَا» (خطبه/۳). گویی آن‌ها این سخن خدا را نشنیده بودند که می‌فرماید: «این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که خواهان برتری و فساد در زمین نیستند، و عاقبت خوش از پرهیزکاران است؛ بله، به خدا قسم شنیده بودند و آن را از حفظ داشتند، اما زرق و برق دنیا چشمشان را پر کرد، و زیور و زینتش آنان را فریفت. از جهت دیگر می‌توان دیدگاه سقراط در خصوص کافی بودن علم جهت عمل را با استفاده از برخی سخنان امیرمؤمنان(ع) چنین توجیه کرد که کسی که بر اساس علمش عمل نمی‌کند حقیقتاً عالم نیست. چنان‌که امام(ع) می‌فرماید: «ما عِلْمٌ مَن لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ». کسی که به علم خود عمل نکند عالم نیست (ری شهری، ۱۳۸۵: ۸۵ ب).

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که اعتقاد به تأثیر شناخت و معرفت در انگیزش اخلاقی از وجوه مشترک دیدگاه امیر مؤمنان(ع) و سقراط حکیم است، با این تفاوت که سقراط، علیت تامه شناخت جهت انگیزش

اخلاقی را می‌پذیرد اما امام علی(ع) شناخت را فقط به‌عنوان یکی از عوامل انگیزش اخلاقی قبول دارد، نه به‌عنوان عامل انحصاری در انگیزش اخلاقی. از دیگر نتایج به‌دست آمده این است که از دیدگاه امام علی(ع) شناخت، دارای مراتبی است که معرفت نفس از بالاترین مراتب شناخت به حساب می‌آید که این دیدگاه به‌وسیله سقراط حکیم مطرح و مورد تأکید قرار می‌گیرد، همچنین اعتقاد به اینکه شناخت نیک و بد در انگیزش اخلاقی انسان نقش اصلی را به عهده دارد، هم به‌وسیله امام علی(ع) و هم به‌وسیله سقراط مورد تأکید قرار گرفته است، از نظر آن‌ها همه شناخت‌ها، بدون شناخت نیک و بد، بی‌ارزش، بلکه زیان‌آور هستند. از دیگر وجوه اشتراک دیدگاه امام علی(ع) و سقراط، تأکید بر نقش شناخت بر ارتباط انسان با خدای متعال است، از نظر امام علی(ع) و سقراط، معرفت صحیح، در نوع ارتباط انسان با خدا و حتی راز و نیاز و نیایش‌های او مؤثر است. نکته دیگر اینکه؛ گرچه از نظر امام علی(ع) و سقراط، حواس ظاهری همواره در معرض اشتباه هستند اما نگاه بدبینانه سقراط به حواس ظاهری، مورد تأیید امام علی(ع) نیست و ایشان در این خصوص دیدگاه کاملاً معتدلی دارند و حواس ظاهری را در کسب معرفت و در نتیجه انگیزش اخلاقی مؤثر می‌دانند و به همین خاطر بر لزوم مراقبت از آن‌ها را تأکید می‌فرمایند.

منابع

- قرآن کریم.
- آمدی تمیمی، عبدالواحد. (۱۴۲۲). *غررالحکم و درر الکلم*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ادواردز، پل. (۱۳۷۸). *فلسفه اخلاق*. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: تبیان.
- اسکافی معتزلی، ابوجعفر محمد ابن عبدالله. (۱۳۷۴). *المعیار و الموازنه*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- اسلامی، سید حسن. (۱۳۷۸). «اخلاق فضیلت مدار و نسبت آن با اخلاق اسلامی» *پژوهش نامه اخلاق*، شماره ۱، ۱-۲۲.
- ارسطو. (۱۳۸۵). *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی. چاپ دوم. تهران: طرح نو.
- افلاطون. (۱۳۴۹). *مجموعه آثار*، ترجمه رضا کاویانی و محمد حسن لطفی، جلد اول، تهران: چاپخانه بیست و پنجم شهریور.
- افلاطون. (۱۳۵۰). *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد دوم، تهران: چاپخانه بیست و پنجم شهریور.
- ----- (۱۳۶۴). *دوره آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۸، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ----- (۱۳۷۴). *جمهور*، ترجمه فواد روحانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- بریه، امیل. (۱۳۷۴). *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه علی مراد داوودی، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جاحظ، عمر بن بحر. (۱۳۸۱). *بیان و التبین*، ج ۱، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). *سیره رسول اکرم (ص) در قرآن*، چاپ دوم، قم: اسراء.
- جوادی، محسن. (۱۳۸۸). «بررسی شکاف بین نظر و عمل اخلاقی از دیدگاه ارسطو»، *اندیشه دینی*، شماره ۳۲، ۱-۲۸.
- حسین، طه. (۲۰۱۲). *الفتنه الكبرى (علی و بنوه)*، جلد ۲، هنداوی، قاهره.
- خزاعی، زهرا. (۱۳۸۹). *اخلاق فضیلت*، چاپ اول، تهران: حکمت.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). *ترجمه نهج البلاغه*، قم: صحفی.
- دکامی، محمدجواد. (۱۳۹۴). *نظریه انگیزش اخلاقی از دیدگاه فارابی، غزالی و نراقی*، (رساله دکتری) دانشگاه قم.
- دیلمی، حسن ابن محمد. (۱۴۰۸). *اعلام الدین فی صفات المؤمنین*، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- شفیع بیک، ایمان. (۱۳۹۵). «معرفت شناسی اخلاقی سقراط: پیوند نظر و عمل در نوشته های آغازین افلاطون»، *فصلنامه حکمت و فلسفه*، شماره ۴۶، ۷۳-۵۱.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۷). *میزان الحکمه*، جلد ۷، چاپ نهم، قم: دارالحدیث. الف.
- ----- (۱۳۸۷). *میزان الحکمه*، جلد ۸، چاپ نهم، قم: دارالحدیث. ب.
- گزنوفون. (۱۳۷۳). *خاطرات سقراطی*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: انتشارات خوارزمی.

- صانعی دره بیدی، منوچهر. (۱۳۸۱). «معنی سقراطی فضیلت»، **مجموعه مقالات سمینار سقراط فیلسوف گفتگو**، تهران: (سایت اینترنتی <http://rasekhoon.net>).
- مهربخش، فرشته؛ سهرابی، صفیه و سید و کیلی، سید هادی. (۱۳۹۳). «واکاوی نقش عمل در تثبیت ایمان از منظر امام علی(ع)»، **نشریه کتاب و سنت دانشگاه قرآن و حدیث**، شماره ۵، ۴۹-۲۹.
- Zangwill, N. (2003). "Externalist moral motivation", **American philosophical quarterly**, Vol. 40, No. 2., 142-145.
- Simpson, E. (1999). "Between Internalism and Externalism in Ethics", **The philosophical Quarterly**, Vol. 49, No. 195, Published by: Wiley for The Philosophical Quarterly, 201-214.